

اصول فلسفی دهگانه تمدن‌شناسی از منظر علامه جعفری (ره)

عبدالله نصری

استاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

مقدمه

بروز تمدن و اعتلاء و زوال آن، از قانون پیوستگی - یعنی از ساده به پیچیده - پیروی نمی‌کند. برای بروز تمدن‌ها نمی‌توان عللی مشخص ذکر کرد و آنگاه به بررسی کمیت و کیفیت آن تمدن از جنبه‌های علمی، فلسفی، هنری و اجتماعی پرداخت. اگر تمدن‌ها پدیده‌هایی بودند که از نظر هویت و مختصات و علل پیدایش و اهداف، قابل شناسایی بودند، هرگز در تحلیل آنها در میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود نداشت.

بعلاوه، پیدایش هیچ تمدنی را از قبل نمی‌توان پیش‌بینی کرد. برخی از اندیشمندان، علت تمدن‌ها را نیاز انسان دانسته‌اند، در حالی که سرگذشت تمدن‌ها را نمی‌توان در مسأله نیاز خلاصه کرد، زیرا در موارد بسیاری بارقه‌ها و جهش‌های مغزی از عناصر مهم تمدن به شمار می‌روند. احساس لزوم جبران ضعف در مقابل رقیبان را نیز باید از دیگر عوامل بروز تمدن‌ها و فرهنگ‌ها دانست. البته این دو عامل در پیدایش تمدن دخالت دارند، ولی از عوامل منحصر به فرد نیستند.

اینکه انسان به مطالعه تمدن‌ها می‌پردازد، به خاطر آشنایی با شخصیت‌ها و سرگذشت زندگی آنها نیست، بلکه چون تمدن‌ها و فرهنگ‌ها با کار و تلاش انسان‌ها به وجود می‌آیند، تحقیق پیرامون آنها می‌تواند نیازهای اصلی و فرعی انسان و کمیت و کیفیت قدرت و آرمان‌های مادی و معنوی وی را نشان دهند. البته عکس این مطلب هم صادق است. یعنی هر چه معلومات ما درباره انسان و ابعاد وجودی وی گسترده‌تر شود، شناخت ما نسبت به تمدن‌ها عمیق‌تر خواهد شد.

فرق تمدن و فرهنگ

علامه جعفری (ره) تعریف‌های زیر را در مورد فرهنگ و تمدن ارائه می‌دهد:

فرهنگ عبارت است از: کیفیت یا شیوه بایسته و یا شایسته برای آن دسته از فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات تکاملی باشد

تمدن عبارت است از: برقراری آن نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه که تصادم‌ها و تراحم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم مقام آنها بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه، موجب بروز و به فعلیت رسیدن استعداد‌های سازنده آن بوده باشد (ن.ک. جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ۱۶: ۴-۳۳۳).

در جای دیگر، استاد تعریف زیر از تمدن را ارائه می‌دهد:

تمدن عبارت است از تشکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی. معنوی انسان‌ها در همه ابعاد مثبت. (همان، ۵: ۱۶۱)

فرق‌های تمدن و فرهنگ را به این صورت می‌توان خلاصه کرد:

۱) فرهنگ، نشانگر معلومات و خواسته‌ها و آرمان‌های یک جامعه است، در صورتی که تمدن بیانگر فعالیت عوامل اصیل حیات فردی و اجتماعی است. بر همین اساس است که تمدن‌ها به جوامع مختلف به طور طبیعی راه می‌یابند، اما انتقال فرهنگ‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر، به طور طبیعی نیاز به قدرت فرهنگ غالب یا ضعف فرهنگ مغلوب دارد.

۲) اگر عوامل به وجود آورنده یک فرهنگ از میان بروند، پویایی آن فرهنگ نیز از میان خواهد رفت و فقط نمودی از آن باقی خواهد ماند، در صورتی که تمدن‌ها به خاطر وابستگی شدید به عوامل اصیل حیات، هرگز دچار رکود نمی‌شوند. در واقع، ایستایی یک تمدن سبب سقوط آن تمدن می‌شود.

۳) در طول تاریخ، فرهنگ‌های گوناگونی به وجود آمده‌اند، به طوری که به تعداد اقوام و مللی که تاکنون پا به عرصه وجود گذارده‌اند، فرهنگ‌هایی به وجود آمده است و برخی از آنها نیز از میان رفته‌اند، اما تمدن‌هایی که در طول تاریخ پیدا شده‌اند، حداکثر بیست و یک تمدن می‌باشد.

تمدن‌ها دارای عناصر مشترکی هستند که عبارت است از:

الف. موادی از حقوق که بر مبنای عدالت استوار است و موجب نظم و هماهنگی زندگی اجتماعی انسان‌ها می‌شود. این دسته از مواد حقوقی از آرمان‌های اصیل حیات تلقی شده و قابل تعمیم بر همه جوامع است.

ب. کشف بهترین راه برای مبارزه با عوامل مزاحم طبیعت و انسان‌های طغیانگر از عناصر تمدن است که مطلوب همه جوامع انسانی می‌باشد.

ج. مدیریت سیاسی منطقی که موجب تشکل افراد جامعه و رشد و شکوفایی ابعاد وجودی آنها می‌شود، از اصیل‌ترین عناصر تمدن است که ایده‌آل همه جوامع بشری می‌باشد.

د. کشف و به کارگیری وسایل تکنولوژیکی جهت رفع نیازهای زندگی و بهره برداری از مغزهای انسانی و مواد طبیعی جهت رفاه انسان‌ها، از عالی‌ترین اصول تمدن است.

ه. تفسیر و توجیه منطقی کارهای فکری و عضلانی انسان‌ها که نمودی از انرژی‌های حیاتی آن‌هاست. این عنصر را نباید فقط از دیدگاه «بازدهی طبیعی محض» بررسی کرد. در مقابل ویژگی‌های تمدن، فرهنگ دارای نموده‌ها و فعالیت‌هایی است که فقط به جامعه‌ای خاص اختصاص دارد و زندگی مردم آن جامعه را رنگ‌آمیزی می‌کند. اگر فرهنگ جامعه‌ای ریشه در عوامل اصیل حیات انسانی داشته باشد و موجب پویایی حیات انسان‌ها شود، آن فرهنگ را باید «فرهنگ تمدن‌زا» نامید.

دیدگاه‌ها پیرامون بررسی تمدن

تمدن را از دو دیدگاه می‌توان مورد بررسی قرار داد:

(۱) دیدگاه انسان محوری که مرادش از تمدن چنین است: ت

شکل انسان‌ها با روابط عالی و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی برای رسیدن به حیات معقول که به فعلیت رسیدن همه استعدادهای سازنده انسانی در آن حیات دست به کار می‌شوند (همان، ۵: ۱۶۲).

این تعریف، هم شامل اهداف و آرمان‌های جوامع می‌شود و هم نسبت تمدن‌ها را نشان می‌دهد.

(۲) دیدگاه قدرت محوری که مرادش از تمدن چنین است:

به فعلیت رسیدن همه استعدادها و استخدام همه اشکال قدرت، در پیشبرد هدف‌های حیات طبیعی معمولی (همان).

در این دیدگاه، به تکامل انسان و وحدت انسانیت توجه نمی‌شود و تحصیل قدرت و عشق به آن، از پایه‌های اساسی این نوع تمدن است. در این نوع تمدن، توجه به انسان و ارزش‌های آن مورد غفلت قرار می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه، هدف تمدن را رسیدن انسان‌ها به مرحله‌ای می‌دانند که از نظر علم و فن، رشد چشم‌گیر پیدا کرده و با برخورداری از رفاه و آسایش، هر چه را که خواست، انجام دهد.

عوامل اعتلاء تمدن‌ها

علامه جعفری در تفسیر عوامل بروز و اعتلای تمدن‌ها از دیدگاه نهج‌البلاغه عوامل زیر را ارائه

می‌دهد:

- ۱- پای‌بندی شدید به خصلت‌های نیکو؛
- ۲- پای‌بندی به اعمال پسندیده و امور نیکو و زیبا؛
- ۳- گرایش مردم به آرمان‌های بزرگ؛
- ۴- تکاپو در مخاطرات بزرگ و تلاش برای حل مشکلات؛
- ۵- التزام مردم به وفای عهد؛
- ۶- اطاعت از نیکوکاری؛
- ۷- اعراض از کبر؛
- ۸- نیت‌های پاک مردم؛
- ۹- صحت و سلامتی روحی افراد جامعه؛
- ۱۰- جریان یافتن امور زندگی بر مبنای حق؛
- ۱۱- قرارگرفتن در شعاع انگیزگی‌های فضیلت؛
- ۱۲- خویشتن‌داری از ظلم؛
- ۱۳- انصاف برای همه خلق؛
- ۱۴- حلم و فرو بردن غضب؛
- ۱۵- پرهیز از فساد در روی زمین؛
- ۱۶- التزام به انس و محبت؛
- ۱۷- استفاده از نیروهای خود جهت برداشتن عوامل مزاحم مادی و معنوی؛
- ۱۸- کوشش به هنگام آزمایش‌ها و گرفتاری‌ها؛
- ۱۹- توافق در امیال و آرمان‌ها؛

علل اساسی سقوط تمدن‌ها

علت اساسی زوال و سقوط تمدن‌ها یک اصل است: «من هستم، پس تو نیستی» یا «هستی تو، مشروط بر این است که من بخواهم». این اصل، معنای واقعی ظلم و استکبار است که در آیات قرآنی به عنوان عوامل سقوط تمدن‌ها مطرح شده است:

فَكَأَيُّ مَن قَرِيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِئِي ظَالِمَةٍ؛ بسا جوامعی را که ستمکار بودند، هلاک ساختیم. (حج/۴۵)
ظلم را می‌توان «تعدی به قانون واقعی حیات معقول» قلمداد کرد. با این بیان، ظلم معنای محدودی ندارد و امور زیر از مصادیق بارز آن می‌باشد:

۱. کمترین تعدی بر ندای وجدان، ظلم برخویشتن است.
۲. اجازه کمترین تعدی از طرف دیگران برحق خود، ظلم برخویشتن است.
۳. کاستن از ارزش کار و فعالیت و محصول تلاش انسان‌ها، ظلم است.
۴. به وجود آوردن شرايطی که انسان را وادار به صرف نظر از حق کار و فعالیت خود بنماید، ظلم است، اگر چه مظلوم در کمال رضایت و خوشحالی به آن شرایط بنگرد.
۵. ایجاد خفقان و عوامل رکود فکری در دیگران، ظلم است.
۶. مزاحمت با آزادی دیگران، اگر چه با منحرف ساختن معنای آزادی و تحصیل رضایت همان کسی همراه باشد که آزادیش مورد مزاحمت قرار گرفته، ظلم است.
۷. ایجاد تقاضای مصنوعی در مردم برای عرضه کالاها و یا تفکرات تحمیلی و بی‌ارزش، ظلم است.
۸. بازی با تفکرات و احساسات مردم برای تحمیل خواسته‌های خودخواهانه، ظلم است.
۹. ویتترین قراردادن ذهن مردم برای نمایش قیافه حق به جانب خود، تعدی بر شخصیت انسان‌هاست و ظلم به شمار می‌رود.
۱۰. عرضه کردن خود برای مدیریت سیاسی جامعه بدون تسلط به هوی و هوس و لذت پرستی و خودخواهی، تعدی و ظلم بر جامعه است.
۱۱. پایمال کردن قدرت و امتیازی که می‌تواند دردهای مردم را درمان کند و آرام و ناگواری‌های آنان را کاهش بدهد و سنگی از سر راهشان بردارد و عامل بهبودی زندگی مادی یا معنوی مردم را به وجود آورد، بدترین ظلم بر انسان‌هاست؛ چه رسد به این که آن قدرت و امتیاز را به صورت سلاحی در آورد و یکه‌تاز میدان تنازع در بقاء گردد (همان، ۵: ۹-۱۶۸).

اصول فلسفی غیر مشروط در تمدن‌شناسی

در شناسایی تمدن‌ها باید به اصول مشترک حاکم بر آنها توجه داشت. پنج اصل زیر از اصول مشترک همه تمدن‌ها به شمار می‌رود:

اصل اول: خودخواهی حیات

خودخواهی، اصل کلی و استثنانپذیر حیات است. این اصل با عبارات «صیانت ذات»، «حب ذات»، «خودخواهی طبیعی»، «خود داشتن» و «تکاپو در راه حراست و بقای حیات» بیان شده است. خودخواهی بر دو نوع است:

الف- خودخواهی مثبت یا خودخواهی معقول؛

ب- خودخواهی منفی.

خودخواهی نه تنها در انسان بلکه در حیوانات نیز دیده می‌شود، البته با این تفاوت که دامنه فعالیت آن در غیر انسان محدود است. در دنیای حیوانات، نه فرهنگی وجود دارد و نه تمدنی. اما انسان به جهت برخوردارگی از عقل و استعدادهای گوناگون، می‌تواند ابعاد وجودی خود را رشد داده، انواعی از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را به وجود آورد.

عوامل اجتماعی و آرمان‌های تثبیت شده در جامعه و بارقه‌های مغزی و روانی انسان‌ها، بر پدیده خودخواهی انسان اثر می‌گذارند. رشد آگاهی و انتخاب هدف‌های والا برای زندگی می‌تواند خودخواهی انسان را کنترل نماید و آن را در مسیر مثبت هدایت کند. این خودخواهی را می‌توان خودخواهی معقول نامید. این نوع خودخواهی سبب می‌شود انسان برای حیات دیگران ارزش قایل شود و در جهت رشد و تکامل دیگران گام‌های مثبت بردارد. کسانی که در مسیر خودخواهی معقول گام بر نمی‌دارند، اسیر خود طبیعی شده، همه استعدادهای خود را در راه تورم خود طبیعی به کار می‌گیرند. اگر خودخواهی طبیعی انسان به خودخواهی معقول تبدیل شود، تمدنی تأسیس خواهد شد که در مسیر رشد و کمال گام برداشته و هیچ‌گاه سقوط نخواهد کرد. ملاک یک تمدن ایده‌آل، نه ساختمان‌های سر به فلک کشیده است و نه پیشرفت‌های فنی و افزایش دانش‌اندوزان. هم‌چنین، علامت یک تمدن ایده‌آل، سرعت در حرکات و نقل و انتقالات، اختراع ماشین‌های دقیق، اشباع لذایذ گوناگون و فعالیت‌های خودخواهانه نیست که موجب غفلت از فلسفه حیات می‌شود. این امور هنگامی با ارزش خواهند بود که در راه به فعلیت در آوردن استعدادهای انسانی و ارزش‌های عالی بشری گام بردارند.

خلاصه، ملاک تمدن ایده‌آل، تعدیل خودخواهی و نیل به حیات معقول است. در بحث از تمدن انسانی همواره باید توجه داشت که تعدیل خودخواهی بر اساس جبر تکنولوژی که ناآگاهانه عمل می‌کند، از عناصر تمدن ایده‌آل به شمار نمی‌رود، زیرا امروزه در برخی از جوامع، نظم و انضباط اجتماعی در همه جا - از کارگاه‌ها و آموزشگاه‌ها گرفته تا اداره‌ها و فروشگاه‌ها و سایر مجامع - حاکم است. مشاهده این امور، نشانگر تعدیل خودخواهی است، اما کدام تعدیل و با کدام عامل؟ عامل این تعدیل، تکنولوژی است که بر همه شوون انسان‌های معاصر حاکمیت مطلق دارد. امروزه دست و پای انسان‌ها با زنجیر پولادین تکنولوژی بسته شده است و در مسیر تعدیل خودخواهی، خود انسانی از میان رفته و از خود بیگانگی را برای انسان‌ها به ارمغان آمده است. آری، انسان‌های منظم، اما بیگانه از خویشتن.

اصل دوم: اقتصاد

نقش اقتصاد را در باروری یا نابودی تمدن نمی‌توان نادیده گرفت. اقتصاد یکی از مختصات تمدن و مایه قوام حیات بشری است. البته به وجود آمدن رفاه اقتصادی از مختصات یک تمدن است، نه علت اصلی آن. یعنی هیچ تمدنی نمی‌تواند بدون نظم و رفاه اقتصادی به وجود آید، اما اینگونه

نیست که اگر نظم و رفاه اقتصادی حاصل شد، تمدن به کمال خود رسیده است. جوامعی هستند که به رفاه نسبی اقتصادی دست یافته‌اند، اما از امتیازات عالی انسان، نظیر تعدیل خودخواهی و عشق به حق و عدالت و دیگر کمالات انسانی بازمانده‌اند. به جریان افتادن اصول اقتصادی، بهترین وسیله جهت آمادگی افراد جامعه برای رشد و تکامل مغزی و روانی در ابعاد مختلف است. به عبارت دیگر، شکوفا شدن بعد اقتصادی انسان‌ها و به جریان افتادن منطقی اصول اقتصادی، بهترین و حتی ضروری‌ترین مقدمه و وسیله برای رشد و کمال ابعاد وجودی انسان‌هاست.

اصل سوم: آزادی و اختیار

آزادی و اختیار، هم شرط به وجود آمدن تمدن است و هم عامل بقای آن، زیرا اگر انسان‌ها نتوانند فعالیت‌های خود را به شخصیت خویش مستند بدانند تا در انجام آن فعالیت‌ها احساس آزادی کنند، خود را چونان ماشینی تلقی خواهند کرد که عوامل جبری محرک آنها خواهد بود. در این حال، نه تنها انسان طعم آزادی را نخواهد چشید، بلکه دچار بیگانگی از خویش نیز خواهد شد. اگر در جوامع بشری کار و فعالیت‌های فردی و اجتماعی افراد از شخصیت و وجدان آزاد ناشی نشده باشد، تمدن واقعی که بر اساس انسان محوری است، تحقق نخواهد یافت.

باید توجه داشت که برای شناخت ارزش یک تمدن، تنها آزادی محض اهمیت ندارد، بلکه آزادی به ثمر رسیده - که اختیار نامیده می‌شود - ضرورت دارد. بسیاری از جامعه‌شناسان در ارزیابی تمدن‌ها به آزادی توجه می‌کنند، ولی آزادی را به این معنا می‌دانند که انسان هر چه را می‌خواهد، بتواند انجام دهد و یا هر چه را نخواهد، انجام ندهد. آزادی به این معنا، مخالف عقل و وجدان است و موجب می‌شود بشر اصول و قوانینی را که در دو قلمرو درون و برون حاکمیت دارد، نادیده بگیرد.

در واقع، آزادی وسیله‌ای برای دستیابی به کمال است. آزادی باید به اختیار تبدیل شود تا تمدن ایده‌آل تحقق پیدا کند، زیرا اختیار عبارت است از: «به کار بردن آزادی در راه به دست آوردن آن چه خیر و کمال است» (همان، ۵: ۲۲).

شخصیت انسانی که در مرتبه اختیار قرار دارد، همواره تمایل به خیر و کمال دارد. در درون چنین انسانی، یک فعالیت دائمی و مستمر در جهت خیر وجود دارد که از آن به نیت خیر تعبیر می‌شود. بنیان‌گذاران تمدن واقعی باید از اختیار به معنای مذکور بهره‌مند باشند تا بتوانند در جهت یک تمدن انسان محور گام بردارند.

اصل چهارم: ایستایی یک تمدن، مقدمه قهقرا

فعالیت هر تمدنی وابسته به جوشش منابع اصلی آن است. اگر منابع اصلی یک تمدن از حرکت و جوشش باز ایستد، آن تمدن به رکود کشانده خواهد شد. به طور مثال: اگر نوابغ یا مدیران واقعی یک تمدن از میان بروند، آن تمدن رو به قهقراء خواهد رفت.

هر تمدنی نیازمند به عوامل نگهدارنده آن است، و به محض آن که آن عوامل از میان برود، رشد آن دچار توقف شده، از میان خواهد رفت. بنابر این، تمدنی می‌تواند در طول تاریخ پایدار بماند که به عوامل پویا و خودجوش مستند باشد.

اصل پنجم: قانون علیت

۱) در طول تاریخ عده‌ای از انسان‌ها هدف از تلاش‌های خود را تحقق عدالت دانسته‌اند، اما همین که رهبری جامعه را به دست گرفته‌اند، عدالت را زیرپا گذارده‌اند. رهبرانی بوده‌اند که در آغاز کار، هدف خود را تأمین سعادت و رشد و کمال انسان‌ها دانسته‌اند، اما پس از دستیابی به قدرت، خود را هدف و دیگران را وسیله تلقی کرده‌اند و در نتیجه، اهداف عالی انسانی را به فراموشی سپرده‌اند.

۲) لازمه حرکت و تحول هر جامعه‌ای، تلاش فکری و عضوی و از خودگذشتگی و کنار گذاردن تمایلات سودجویانه و تحمل ناگواری‌ها از جانب افراد آن جامعه است. متأسفانه پس از آن که برخی از جوامع به پیروزی دست یافتند، عامل استمرار و بقای جامعه را مربوط به خودشان یا یک سلسله عوامل ساختگی می‌دانند و به نقش مردم کم‌تر توجه می‌کنند.

ملاحظه نکته مذکور، موجب شده تا برخی تصور کنند که عناصر انسانی عامل قطعی در تحقق معلول‌های اجتماعی نیست. این افراد، گاه به مثال‌های زیر تمسک می‌جویند:

آیا اگر جامعه‌ای از قدرت برخوردار شود، افراد آن از زندگی سعادت‌مند برخوردار خواهند شد؟ علم موجب شناخت واقعیات می‌شود، اما آیا انسان همواره طبق آگاهی‌های خود عمل می‌کند؟ انسان‌ها اصول و قوانینی را جهت جلوگیری از ظلم و ستم وضع می‌کنند، اما آیا همواره به آن اصول و قوانین التزام دارند؟ پاسخ همه این سوالات منفی است.

در بحث از حاکمیت قانون علیت بر رفتارهای انسانی باید به چند نکته توجه داشت:

۱) قانون علیت یک قانون عمومی است و شامل همه پدیده‌های عالم هستی می‌شود. هیچ پدیده‌ای، چه در جهان طبیعت و چه در عالم انسانی و یا جامعه و تاریخ روی نمی‌دهد، مگر آن که دارای علت است.

۲) اراده آزاد انسان که در بسیاری از فعالیت‌های بشری دخالت دارد، سبب موجب نفی تصادف و نفی صدور معلول بدون علت می‌شود. چون در فعالیت‌های بشری، هم عوامل درونی و هم عوامل بیرونی دخالت دارند، لذا در بحث از قانون علیت در زمینه فعالیت‌های بشری باید همواره به این دو عامل توجه داشت.

۳) رهبری و توجیه اراده آزاد انسان‌ها به یکی از دو صورت زیر امکان پذیر است:

الف. رهبری و توجیه جبری اراده افراد برای نیل به اهدافی که رهبران جامعه در نظر دارند، نظیر تعدیل اراده‌ها برای نیل به یک زندگی تعیین یافته و قالب‌گیری شده.

ب. رهبری و توجیه اراده افراد در مسیر اختیار، برای وصول به خیر و کمال. در اینگونه رهبری، اقداماتی صورت می‌گیرد تا افراد هم به تعدیل خودخواهی‌ها بپردازند و هم در مسیر رشد و کمال قرار گیرند.

۴) فعالیت‌های بشری دارای علل گوناگون می‌باشند که گاه در تحقق یک معلول، انواعی از آن علل دخالت دارد. فرض کنید ما در بررسی یک تمدن، رفتارهای عادلانه فراوانی را میان انسان‌های جامعه آن تمدن مشاهده کردیم. آیا علت این رفتارهای عادلانه، وجود قوانین خوب بوده است، یا آن رفتارها مستند به اجرای خوب قانون بوده است؟ یا هیچ یک از اینها نبوده، بلکه فشار جبری از علل

خارج به آن جامعه موجب تعدیل رفتار شده است؟ آیا علت رفتارهای مزبور، مستند به یک رشته عقاید عالی بوده است؟ آیا ترس و وحشت در آن رفتارها تأثیر داشته، یا عشق به عدالت، به وجود آورنده آنها بوده است؟ همه این احتمالات وجود دارد و برای تعیین هر یک از آن‌ها، دلیل کافی مورد نیاز است (همان، ۵: ۹-۲۳۸).

۵) در شناخت تمدن‌ها و جوامع بشری باید میان دو نوع علت تمایز قایل شد:

الف. علت محدثه (وجودیه) که به وجود آورنده معلول است.

ب. علت مبقیه که عامل بقای معلول است.

در بحث از تمدن‌ها باید این نکته را در نظر داشت که گاهی عاملی موجب تحقق آن تمدن می‌شود، اما برای بقای آن باید عللی دیگر هم در جریان باشد.

پس از این توضیح، می‌توانیم یکی از مشکل‌ترین ایرادی را که به قانون علیت در تمدن‌شناسی و جامعه‌شناسی وارد شده است، حل و فصل نماییم. مثلاً هنگامی که به وجود آمدن یک رشته عقاید منطقی و حقوق شایسته را در جامعه‌های متمدن سراغ می‌گیریم، نباید فوراً به این نتیجه برسیم که چون علت به وجود آمدن چنان عقاید و حقوقی تحقق پیدا کرده بود، پس بایستی آن عقاید و حقوق برای ابد به وجود خود ادامه بدهند. وقتی که می‌بینیم آنها به مدت طولانی به وجود خود ادامه نداده‌اند، فوراً این نتیجه را می‌گیریم که قانون علیت در نموده‌های تمدنی و جامعه‌شناسی حکم‌فرما نیست! با تقسیمی که درباره علت، بر دو گونه: علت به وجود آورنده و علت نگهدارنده نمودیم، این توهم ساده لوحانه مرتفع می‌گردد. برای بقای عقاید منطقی و حقوق شایسته، دوام آمادگی مردم و عوامل محیطی و اجتماعی و مقاومت هویت خود آن عقاید و حقوق، عللی هستند که ادامه و بقای آن عقاید و حقوق را تضمین می‌کنند، نه علت به وجود آورنده آنها (همان، ۵: ۲۴۰).

اصول فلسفی مشروط در تمدن‌شناسی

در بحث از اصول فلسفی تمدن‌شناسی باید این نکته را در نظر داشت که پنج اصل غیر مشروط که در بالا بیان شد، بدون محدودیت از ناحیه عوامل بیرونی و درونی نمی‌توانند در یک تمدن تأثیر بگذارند. برای توضیح بیشتر، اصول مذکور را در ارتباط با اصول فلسفی مشروط بررسی می‌کنیم:

۱) اصل غیر مشروط خودخواهی در هیچ جامعه و تمدنی بدون محدودیت نمی‌باشد. از یک طرف، عوامل طبیعی بیرونی و درونی و از طرف دیگر، خودخواهی‌های دیگر افراد جامعه موجب محدودیت خودخواهی هر فردی می‌شود. در یک تمدن انسان محور، باید کوشش شود تا اصول عمومی غیرمشروط، نظیر خودخواهی جنبه منطقی پیدا کند و به سود انسان محوری به جریان بیافتد. به طور مثال: تعلیم و تربیت‌ها و مدیریت جامعه باید به گونه‌ای باشند که پدیده خودخواهی افراد را بدون جبر عوامل کفری و یا اسیر شدن در زنجیر زندگی قالب‌گیری شده، تعدیل نمایند.

۲) اصل غیر مشروط اقتصاد نیز باید با اصولی همراه شود که به نفع فقر در جامعه بیانجامد. در واقع، حاکمیت مطلق اقتصاد را که یک اصل عمومی غیرمشروط است، باید در جهت تأمین منافع مادی همه مردم تعدیل کرد تا به صورت یک اصل مشروط در آید و بقای تمدن را تضمین کند.

۳) آزادی یک پدیده بسیار مهم است که بدون آن، هیچ تمدن انسان محوری را نمی‌توان تحقق بخشید. اگر آزادی بدون شرط تعدیل مطرح شود، به نابودی تمدن منجر خواهد شد، لذا آزادی باید به

اختیار تبدیل شود تا ناظر به خیر و کمال باشد. بنابر این، آزادی خواهی یک اصل عمومی غیرمشروط است که می بایست با خیرخواهی و کمال جویی مشروط شود.

۴) این اصل که ایستایی یک تمدن سبب سقوط آن می شود، هنگامی تحقق می پذیرد که کمال جویی افراد و مدیران جوامع بشری از میان رفته باشد. هر تمدنی با وجود برخی فشارهای درونی و یا بیرونی از میان نمی رود، بلکه سقوط یک تمدن با از میان رفتن اصول و مبانی آن تمدن امکان پذیر است. تمدنی که از مبانی متقن و جوشش درونی برخوردار باشد - یعنی تمدنی انسان محور باشد و مردمی که در ذیل آن تمدن به سر می برند، در حفظ و نگهداری آن بکوشند - هیچ گاه از میان نخواهد رفت. عوامل بیرونی نیز جز ایستایی موقت برای آن تمدن، حاصلی نخواهد داشت.

۵) اصل پنجم غیرمشروط که قانون علیت می باشد، با دانسته ها و خواسته های انسان ها و سازندگان یک تمدن، مشروط می شود. آگاهی، قدرت و خواسته های انسان در مورد مسائل و مشکلات یک تمدن، عامل حفظ یا سقوط یک تمدن است.

ارتباط تمدن ها با یکدیگر

در بحث و بررسی تمدن ها این سوال همواره مطرح است که آیا تمدن ها با یکدیگر ارتباطی دارند یا نه؟ آیا تمدن ها بر یکدیگر تأثیر می گذارند یا نه؟ در این جا سه نظریه مطرح است:

الف. همه تمدن ها با یکدیگر در ارتباط می باشند و از یکدیگر تأثیر می پذیرند.

ب. هیچ یک از تمدن ها تحت تأثیر دیگری قرار نمی گیرد، زیرا اکثر تمدن ها در نقاط مختلف و با فاصله های زمانی متفاوت به وجود آمده اند.

ج. ارتباط و تأثیر و تأثر تمدن ها را، نه به کلی می توان نفی کرد و نه به طور عموم می توان اثبات کرد. آنچه که در بررسی تمدن ها دیده می شود، تشابهاتی است که میان تمدن ها وجود داشته است و این تشابه ها نشانگر آن نیست که حتماً باید یکی از دیگری به وجود آمده باشد. برای بررسی بیش تر باید به چند نکته زیر توجه کرد:

۱. اشتراک افراد در حواس و اندیشه و تخیل و خواسته های اصلی که مربوط به زندگی و کیفیت مطلوب آن می باشد، سبب وجه اشتراک هایی میان تمدن ها می باشد.

آنچه که موجب بروز تمدن در یک جامعه و در دوران خاص می باشد، به اضافه مساعدت محیط زیست که فقط زمینه را می تواند برای به وجود آمدن تمدن آماده کند، ظهور نوابغی که دارای اندیشه ها و تلاش های مثبت بوده باشند و مسأله بروز احتیاجات حیاتی که موجب گسترش معلومات و توسعه روابط با طبیعت و انسان های دیگر است نیز بسیار اهمیت دارد (همان: ۲۴۶).

۲. همان گونه که میان فرهنگ های اصیل و فرهنگ های تقلیدی و التقاطی تمایز قایل می شویم، باید میان تمدن های اصیل و تمدن های تقلیدی و التقاطی تفاوت گذارد. تمدن های بیژانس و اسلام از تمدن های اصیل می باشند که از هیچ تمدن دیگری متأثر نشده اند. این تمدن ها از درون جوامع خود جوشیده و رشد کرده اند.

۳. باید میان نمودهای عینی تمدن، از قبیل امکانات مادی و رفاهی و ایجاد امنیت حقوقی و رشد و عظمت روحی انسان ها تفکیک قایل شد، زیرا اگر رشد و عظمت روحی انسان ها برای نیل به حیات

معقول به عنوان هدف اصلی برای یک تمدن مطرح نشود، آن تمدن هر اندازه هم که از نمودهای عینی جالب برخوردار باشد، از اصالت برخوردار نخواهد بود.

تمدنی که بر پایه انسان محوری بنا شده باشد، انسان را فدای ابزار و وسایلی خواهد کرد که با دست خود آنها ساخته و پرداخته شده است. مثال بارز آن، تمدن غرب است که با دست انسان‌ها به وجود آمده و متأسفانه در مسیر نابودی انسان‌ها قرار گرفته است. تمدنی که سی ماده به عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح کرده، اما سی ماده به عنوان شرایط انسان شدن و مواد حیات معقول مطرح نکرده است.

اکنون که ثابت شد نمودهای عینی پیشرفت در ارتباط انسان با طبیعت و باز شدن ابعاد انسانی در فضای طبیعت محض، غیر از تمدن انسان محوری است، می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که جوامع بشری اگر هم در به وجود آوردن تمدن‌ها تحت تأثیر یکدیگر قرار می‌گیرند، ولی در تمدن انسان محوری یا در بعد انسانی تمدن، ارتباط و تأثر تمدن‌ها از یکدیگر صحیح نیست، زیرا هیچ تمدنی نمی‌تواند به جامعه‌ای دیگر دستور به انسان محوری را صادر نماید. انسان محوری بدون تعقل و آزادی و هدف‌گیری برای به وجود آوردن «حیات معقول» امکان‌پذیر نیست. مثل ارتباط و تأثیر و تأثر تمدن‌ها از یکدیگر، مثل دو انسان است که یکی از آن دو در اوج رشد و کمال انسانی است و دیگری از آن رشد و کمال محروم است. مسلم است اگر انسان رشديافته بخواهد تأثیر مثبت روی آن انسان محروم بگذارد، نمی‌تواند این کار را با صرف ارتباط انجام بدهد، بلکه بایستی این فرد محروم، خود درباره ضرورت تعقل و هدف‌گیری و آزادی بیاندیشد و بجوشد و به راه بیافتد (همان: ۹-۲۴۸).

این اصل در قرآن کریم به صورت‌های گوناگون بیان شده که نمونه‌ای از آن، چنین است:
«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ؛ آن (گذشتگان) امتی بودند که گذشتند.
آنان مسوول اندوخته‌های خویشند و شما مسوول اندوخته‌های خود. (بقره/۱۳۴)

خلاصه، تمدن‌ها از جهت نمودهای عینی می‌توانند از یکدیگر تأثیر بپذیرند، اما از بعد انسان محوری قابل تقلید از یکدیگر نیستند. آنچه را که می‌توان از یک تمدن انسان محوری پذیرفت، تجربه‌ها و اصول و قوانین مثبت آنهاست، نظیر رفتار عادلانه افراد با یکدیگر، برخورداری مردم از آزادی معقول، اقتصاد سالم، حاکمیت ارزش‌های انسانی و ... (ن.ک. تکاپوگر اندیشه‌ها: ۳۷۲-۳۸۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی